

- نیما، شاعر مردم و اجتماع
- درباره فلکلور کردی
- آیریلدی مندن - تصنیف ترکی
- ننه دلاور و فرزندان او

## درباره شعر

شعر چیست و مشتمل بر چیست؟ این سوال بس مهمی است! .. سرایندگان معمولی که از استعداد خدمتوسطی برخوردارند، تصور می کنند که شعر شکل گرفتن تصور و خیال است. ولی اگر چنین باشد، هذیان انسان در خواب و آرزوهای دیوانگان نیز نوعی شعر است. لکن به اینها نمی توان نام شعر داد. زیرا محتوی و بافت شعر دارای خصایصی است که از انواع دیگر خیال پردازي مشخص میشود. شعر تجسم بدیع زندگی است و بنا بر این چیزی که در زندگی نتواند وجود داشته باشد، در شعر نیز وجودش ساخته و عاریتی است. به عبارت دیگر چیزی در خور شعر می تواند باشد که وجودش در زندگی و هستی عینی محرز باشد ...

\*\*\*

ظرافت و انسجام ( بدیع بودن ) هنوز هم یکی از جنبه های اساسی آثار ادبی است. لکن هرگاه این ظرافت و انسجام از کیفیاتی که روح زمان نامیده می شود بی نصیب باشد قدرت جاذبه زیادی نخواهد داشت. بهمین جهت هم اکنون اثریکه از لحاظ بداعت در حد متوسطی بوده ولی بتواند شعور اجتماعی را تکان دهد یا مسائل مشخصی را مطرح سازد و احیاناً قسمتی از آنها را حل کند. از اثریکه جنبه بدیعی خالص داشته باشد، بمراتب ضروری و با ارزش است بطور کلی، عصر ما عصر هنر مطلق نیست ...

کتاب، نه چکمه!  
هفته مین روز اعتصاب غذای  
۱۵ دختر ۵۷۹ پسر آرژانتینی  
برای برانگیختن همشهریها

از : اکونومیست

ترجمه : دکتر حسن مرندی

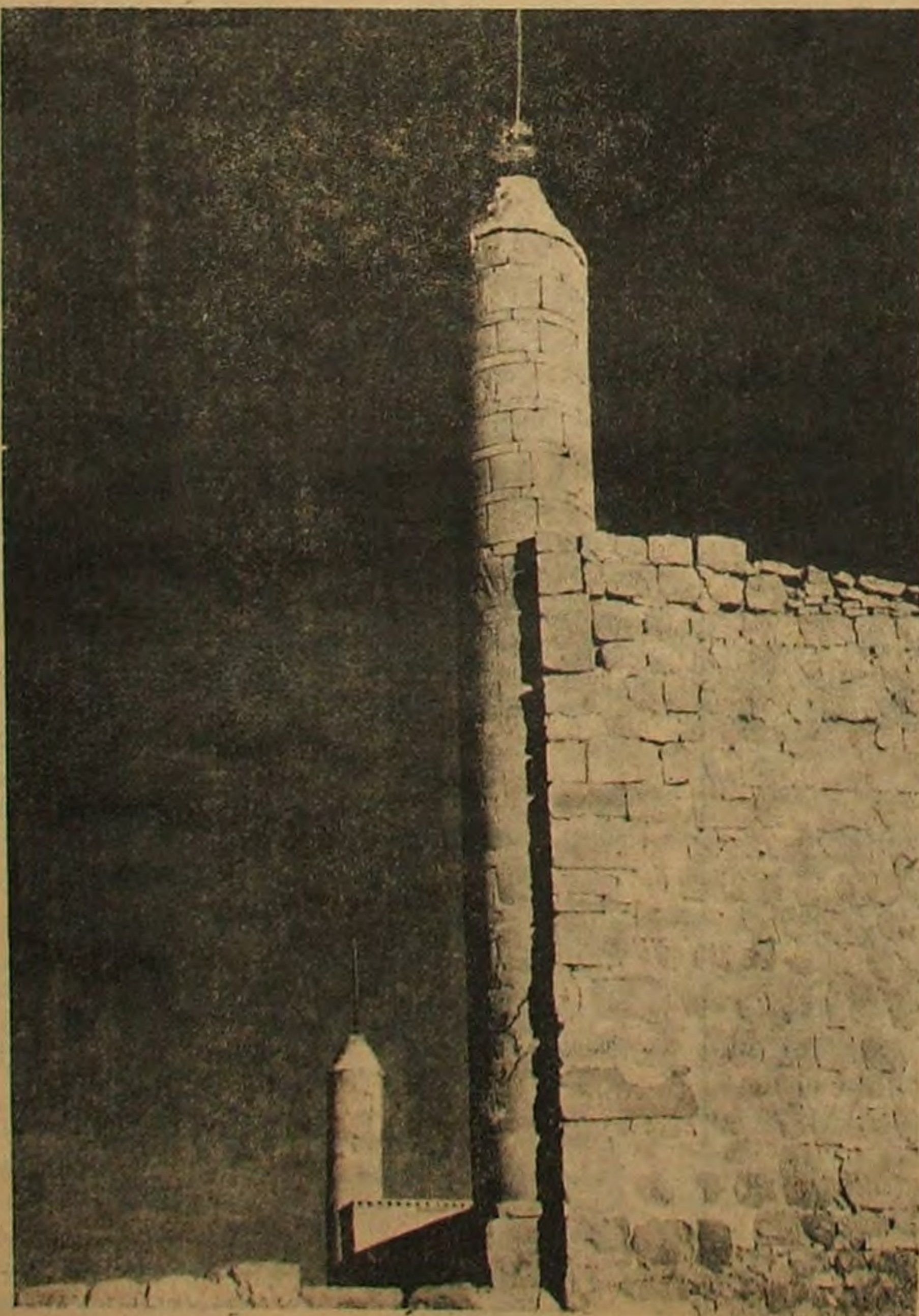
## راهی در میان چین و شوروی

جنگ ویتنام در اردوگاه کمونیستی نیز مانند غرب بحث و جدل برانگیخته است. کمونیستهای ژاپن که معمولاً متحد ( ولی نه دست نشانده ) پکن تلقی می شدند، گرایشی تازه می یابند و دلیل عمده آن ظاهراً رد پیشنهاد عمل متحد کمونیستها در کمک به ویتنام شمالی است. چینیها آشکارا تصمیم دارند که از يك جنبش جنگ ویتنام، که الهام دهنده و گرداننده آن شوروی است حمایت نکنند زیرا در صورت موفقیت این جنبش حیثیت شوروی بالا خواهد رفت. توجیه علنی آنها این است که بارهبران کنونی شوروی، تا هنگامی که پیرو متحد بد نظر طلبی خسروشچف، مانده اند همکاری نمی توان کرد. بقیه در صفحه ۸

- مقاله ای درباره ی حدود آزادی و اختیار و جبر انسان - انسان با شناسائی بر طبیعت مسلط می شود.

- از گوشه و کنار : جانسون پای میز محاکمه - قطعنامه هنرمندان سوئد درباره ویتنام - و... و...

تبریز -  
عینالی



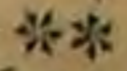
عکس از : حمید قندریز

- ده دویستی افغانی
- بر جاره های اطلس - منوچهر آتشی
- هنرمندان ملی ... قصه
- آخماجا ( آبشار ) - شعر فلکلوریک

# آزادی و اختیار انسان در چیست؟ رفتار آگاهانه انسان رمز بقا و برتری اوست.

در دوره شماره پانزدهم  
مقاله‌ای به عنوان شناخت جهان  
گفته شد که شناخت طبیعت و دیدن  
های طبیعی امکان پذیر است و  
دانش ما از چیزها حقیقت  
مستقیم است.

اکنون سخن بر سر این است  
که شناخت طبیعت (و اجتماع)  
چه گره‌ای از کار بشر می‌گشاید و  
آیا چه ضرورتی دارد که قوانین  
آنها را بدانیم؟



میکویم طبیعت کور و وحشی  
است. منظورم این است که هر چه  
و هر که برایش یکسان است.  
ملاحظه کسی چیزی را نمیکند،  
مثلاً زلزله یا آتشفشان آده‌های  
فقیر و ثروتمند و راستکار و بدکار  
و بدین و بدیدن را یکسان کشتار  
میکند. پدیده‌های طبیعی آداب  
و رسوم و اخلاقیات و شرع و  
عرف و تعلیم و تربیت نمیدانند.  
طبیعت همیشه وحشی است.  
آتشفشان، سیل و ساعته و باد و  
باران امروزه همانقدر وحشی  
و خرابگر است که در دوران ما  
قبل تاریخ بود.

اسلحه طبیعت وقتی خنثی  
میشود که شناخته شود. (بعد  
در این باره صحبت خواهد  
شد.)

خیال نکنیم که طبیعت هر چه  
و مرج طلب است و پدیده‌های  
طبیعی تابع هیچ نظم و قانونی  
نیستند و بیانشان بر تصادف  
است.

کوچکترین پدیده طبیعی  
(و اضافه کنیم پدیده اجتماعی)  
تابع علت و قانون و تحت نظام  
معین و تغییر ناپذیری است. این،  
قانون و خاصیت آب است که در  
شرایط معینی در صد درجه حرارت  
بجوشد و در صفر درجه یخ ببندد.  
از روزی که در دورانهای قدیم  
پارانهای سیل آسا فرو ریخت و  
پستیهای زمین بر انسان راه بر کرد  
تا امروز که دانشمندی پاران روی  
آسمانها را و هزاران محصول  
شگفتی انگیز دست انسان پیارند.  
همیشه تراکم بخار آب در ارتفاعات  
سرد جو زمین تولید پاران کرده  
است.

این، قانون بی‌استثنایی  
است.

پدیده‌های طبیعی از جوشش  
یک چشمه کوچک گرفته تا تجزیه  
مواد رادیو آکتیو و فعل و انفعالات  
و ترکیبات پیچیده آلی و تکامل  
جانداران و نیروی جاذبه سیارات  
فول پیکر و اعمال حیرت انگیز  
بدن حیوانات جبراً تابع قانون  
بی‌گذشت و خاص خود هستند.  
تمام رشته‌های مختلف علم همین  
را تأیید می‌کنند از شیمی و فیزیک  
گرفته تا زیست‌شناسی و نجوم  
و علوم اجتماعی و دانشهای نو  
مثلاً کوسمولوجی (رشته‌ای در ستاره  
شناسی که توجهش درباره تحول  
اجرام سماوی و منظومه‌های شمسی  
در مسائل مربوط به حرکات مادی  
تشکیل دهنده ستارگان است.  
نقل از کتاب «ساختمان خورشید»

(۱۴۷)

البته قوانین طبیعی مستقل  
از هر روی اراده و حکم می‌رانند.  
در اینجا ممکن است این نتیجه  
غلط را پیش خود بگیریم که پس  
انسان همیشه‌سیر و معجزه‌ور قوانین  
طبیعت است. اما بی‌فایده باید  
افزود که انسان تا وقتی اسیر و  
مجبور است که قوانین طبیعت را  
نشناخته و به قلمرو عمل آنها بی  
نبرده است.

مقالی می‌زنم:

انسانهای اولیه سخت‌نادران  
بودند. می‌توان گفت که تقریباً  
هیچیک قوانین طبیعت را شناخته  
بودند. بنابراین دائماً در رنج  
بودند. سرمای ناگهانی (البته  
به گمان آنها ناگهانی) می‌آمد و  
آنها یخ می‌کردند. گرمای  
ناگهانی می‌آمد و گرما زده‌شان  
می‌کرد. و خیلی بلاهای ناگهانی  
(دیگر گویی که از خاک یا آسمان  
سر می‌رسید و لحظه‌ای آرامشان  
نمی‌گذاشت. بعدها انسان متوجه  
شد که سرما و گرما به تناوب در  
اوقات معینی از سال می‌آید و هیچ  
هم ناگهانی نیست و قانون خاصی  
دارد. با شناخته شدن قانون  
تابستان و زمستان انسان توانست  
به موقع برای خود پناهگاه و  
پوشاک و غذای مناسب فراهم کند  
و بدین ترتیب آن بلاهای ناگهانی  
سرما و گرما برای او یک چیز عادی  
و بی‌ضرر شد.

مثال دیگر، نیروی جاذبه  
زمین جبراً هر چه را به طرف مرکز  
زمین می‌کشد. انسانها با شناختن  
این قانون و میدان عمل آن و  
یا ایجاد نیروی دیگری در جهت  
عکس آن، نیروی جاذبه را خنثی  
می‌کنند و به پرواز درمی‌آیند.

ایجاد روشنائی برق و انواع  
اختراعات و پیشرفتهای شکر و  
در ازدیاد محصولات کشاورزی و  
تولید بیشتر همه ناشی از شناختن  
قوانین کور طبیعت و به کار گرفتن  
آنهاست.

هگل فیلسوف معروف آلمان  
می‌گفت که «جبر» نازمانی که  
مفهوم نشود کور است. می‌توان  
بر این سخن افزود که «اختیار»  
و «آزادی» حقیقی انسان در این  
است که قوانین حاکم بر طبیعت و  
اجتماع را بشناسد.

تسلط بر طبیعت از راه شناسایی  
آن ممکن می‌شود. شناخت قوانین  
طبیعت و اجتماع به بشر کمک  
می‌کند که آنها را در فعلیتهای  
عملیش به کار برد و بر آنها مسلط  
شود.

وقتی قانونی را با آگاهی  
به کار می‌بریم در مقابل با آن  
می‌دانیم که چکاره است و چیز  
ناشناس و مرموزی ندارد. بر آن  
قلبه می‌کنیم و بدین ترتیب به  
تدریج فضا و قدر را پس اعتبار  
می‌کنیم.

انسان هر قدر از قوانین  
مسلط بر خود که در شاهرهای  
زندگی و تحولات طبیعی و اجتماعی  
اودرایش می‌داند کمتر آگاه باشد  
همان مقدار عمود بر این  
بقیه در صفحه ۷

# درباره فلکلور کردی

مطلب زیر را آقای میکائیل آرامیان  
برای آدینه فرستاده است. اظهار  
نظر بیشتر درباره آن بر عهده هم-  
میهنان کرد است.

## آدینه

کردی از زبانهای غربی شاخه ایرانی گروه  
هنداروپایی است. ادبیات مکتوب کردی از قرن دهم  
میلادی با آثار علی تهرموکی شروع میشود. ادبیات  
شفاهی کردی که در اینجا زیر عنوان فلکلور بررسی  
میشود شامل قسه‌های قومی و ترانه‌های قومی و  
ضرب‌المثل است.

ادبیات کردی در یک نظام معین (نظام زمینداری)  
به وجود آمده است. بنابراین هر نوع بررسی در این  
ادبیات که قسمت اعظم آن شفاهی است - باید با  
توجه کامل به طبقات اجتماعی این نظام باشد.

سبک فلکلور (فرهنگ قومی یا فرهنگ عوام یا  
ادبیات شفاهی) واقع گرای (رئالیسم) است. محور  
فلکلور کردی نیز همین است. هنری است پرداخته  
عوام، مثبت و سرشار از آرمانهای انسانی که تضاد مداوم  
خواص و عوام را منعکس میکند.

فلکلور کردی نیز پرداخته عوام است. اما  
نمی‌توان گفت ادبیات مکتوب متعلق به خواص است.  
شاعر کرد پرورده مراکز شعر پرور یا خادم خواص  
نبوده است. در گذشته بیشتر شاعران و نویسندگان از  
میان مکتب دیده‌ها (ملاها) برخاسته‌اند. مساله  
مهم چگونگی یا میزان وابستگی آنان به خواص  
(زمینداران بزرگ) است. خانی (۱۶۵۲ - ۱۵۹۱)  
«حاکم و امیران» و «شاعر و قهرمان» را در دو قطب  
مخالف قرار میدهد و مسؤولیت هر دو دسته را جداگانه  
بیان میکند.

فولکلور کردی را نباید هم سطح فلکلور اقوام  
بدوی دانست. زیرا: ۱- مبارزه انسان با طبیعت و  
کوشش برای تسلط بر آن موضوع اصلی آن نیست.  
بیشتر محتوی «بهیت»ها مبارزه با محیط اجتماعی  
است. ۲- ادبیات کتبی کردی در حد خود دامنه‌دار  
است.

«بهیت»ها قسمت اصلی فلکلور کردی را  
تشکیل میدهد. بنابراین فعلاً به بررسی «بهیت»ها  
اکتفا میکنیم:

«بهیت» (مثل بیت در فارسی تلفظ شود) داستانی  
است که «بهیت بیژ» (گوینده داستان) درباره یک  
واقعه - ماجرای عشقی، جنگ یا هنرهای اجتماعی -  
(مثلاً بهیت‌های «خنج و سیامه‌نده»، «دمدم»، «شیخ  
عبدالقادر») یادرباره یک موضوع دینی، فلسفی یا  
سیاسی (مثلاً بهیت‌های شیخ صنمان، زه‌نبیل فروش  
کهل و شیر) خطاب به چند نفر شنونده نقل میکند.  
داستان ممکن است سراسر منظوم باشد یا مخلوطی از  
نظم و نثر (قسمتهای منظوم با آهنگ مخصوص هر بهیت  
به صورت آواز خوانده میشود). گوینده بهیت آن را  
از دیگران شنیده و به خاطر سپرده و احتمالاً تغییراتی  
در کلمات و جزئیات داستان داده است.

در گذشته خواص بهیت بیژ مخصوص داشته‌اند  
که برای اعضای خانواده یا میهمانان بهیت میخوانده  
است. در حدود ۷۰ سال قبل اسکارمان در ساوجبلاق  
در قهوه‌خانه‌ها بهیت بیژ دیده است. به علاوه عده زیادی  
از آنها در میان مردم و برای مردم هنگام بیکاری و  
گرد هم آمدن بهیت میگویند.

همانطور که گفته شد سبک فلکلور - و از آن  
میان بهیت‌ها - واقع گرای است. بررسی اجمالی و  
کم دامنه بهیت‌ها با توجه به محیط طبقاتی این نتایج  
را به دست داده است:

۱- محتوی - قسمت مهمی از بهیت‌ها شرح  
شجاعت و یا تعزیه مرگ یکی از خواص است (مثلاً  
بهیت‌های با پیر آغای منگور، همزه آغای منگور،  
جعفر آغا، عبدالرحمن پاشا). با وجود این تقریباً  
در اغلب این موارد دفاع مشترک عوام و خواص در  
مقابل دشمن مشترک وجود داشته است.

۲- فرم - الف: وزن عروض (وزن و سوره  
خواص) در بهیت‌ها تأثیری نداشته است. وزن بهیت  
همجائی است با مصرع‌های کوتاه و دراز از ۶ تا ۲۰  
سیلابی و بیشتر. ب: کلمات مهجور و نامفهوم، آن

دسته از کلمات عربی و فارسی و ترکی که در زبان عوام  
یاغت نمیشود. در بهیت‌ها فراوان است که در ۱۶ نمونه  
توسطمان (سال ۱۹۰۳ هجری مکرری) جمع آوری  
شده است. گوینده این بهیت‌ها سعی میکند زبان  
متنوع (زبان خواص) را به کار برد. گوئی سخنگوی  
رسمی یکی از خواص است که سادگی همه مظاهر  
زندگی عوام را تحقیر میکند. با وجود این باید گوینده  
بهیت و متن‌های مختلف تمام آنها را در نظر  
گرفت.

مسائل دیگری که در بررسی بهیت‌ها مطرح  
میشود عبارتند از:

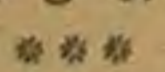
۱- چگونگی استفاده مداوم شعر از این  
منبع مهم ادبیات عامیانه. شعرای برجستهای مثل  
فقی تهریران (۱۳۷۵ - ۱۳۰۲) ملا بیانی (۱۴۹۴ -  
۱۴۱۷) احمد خانی (۱۶۵۲ - ۱۵۹۱) علی حروری  
(۱۴۹۵ - ۱۴۲۵) پیره میرد (۱۹۵۰ - ۱۸۶۷)  
بهیت‌ها را در وزن عروض و غیر عروض ثبت کرده‌اند.  
۲- عدم وابستگی مستقیم شعرای به خواص و  
مراکز هنر پرور و کیفیت واقع گریزی در ادبیات  
مکتوب.

۳- مداخلات دو طبقه اجتماعی در یکدیگر:  
دو طبقه اصلی در گذشته بخصوص بعد از قرن ۱۷ به هم  
نزدیک شده و هر بار در مقابل خطر دشمن مشترک متحد  
شده‌اند. در این مورد باید در نظر داشت که کردها  
از زمانی که در کوه‌های غرب فلات ایران ساکن شده‌اند  
مدام با همسایه‌ها در جدال بوده‌اند. به قول مورخی  
(ب. آ. میسر) بقای آنها در محیطی پراز خصم  
آن هم در مدت چند هزار سال از شکفتن‌های تاریخ  
نگار است.

بقای بیشتر ونسب نظام زمینداری این جامعه  
تا چه حد بستگی به این حالت خاص روابط دو طبقه  
دارد؟

۴- ظهور افکار ناسیونالیستی در جامعه  
زمینداری قرن ۱۷ (آثار خانی) و پیدائی محتوی  
جدید برای ادبیات مکتوب.

۵- بالاخره علل وسعت و حجم فوق‌العاده  
فولکلور کردی باید بررسی شود.



ادبیات شفاهی و مکتوب کردی موضوع جالبی  
برای جامعه‌شناسی ادبی است. آنچه در مورد فلکلور  
کردی گفته شد نکاتی اجمالی بود به موضوع و بنا بر  
این باید نتایج فوق را با احتیاط پذیرفت.



در اینجا بند اول بهیت «زه‌نبیل فروش» از  
چهار متن مختلف آورده می‌شود. سه نمونه اول از  
فلکلور و چهارمی از ادبیات مکتوب است:

زه‌نبیل فروش لاوکی رو - واه  
به کفلیت و لهل و و عه‌پاله  
حوسینا یوسف له‌پاله  
دهس له کورسی سه‌نه‌تی  
(مجموعه سوسین - لهجه سورانی - ۱۸۹۰)



حاق دل وده جاریک بجوش  
جامی جه عه‌شقامه‌ی بنوش  
کاین قله‌ریه‌تی زه‌نبیل فروش  
فوسیح ده‌کم حکایه‌تی  
دهست ده کورسی سه‌ناه‌تی  
(مجموعه همان ص ۲۷۶ - لهجه سورانی، مکرری -  
۱۹۰۳)



زه‌نبیل فروش، لاوکی ده‌لال،  
ته‌سغه‌تال - سه‌لکی دوال  
هنیک حوسنی یوسف لبال  
زه‌نبیل فروش، توه‌لکا تی نی  
سوقاق - سوقاق ده‌گرینی  
نان و آخی بی ده‌معینی  
(مجموعه تسوکرمان ص ۱۴۷ - لهجه کرمانجی  
۱۹۶۲)



ای دل ودهن دسا بجوش  
جاریک زجار می‌منوش  
بکن قسا ده‌نبیل فروش  
ده‌صح بکن حکایه‌تی  
زه‌نبیل فروش لاوکی روال بو  
به‌کفله تو اهل و عه‌پال بو  
حسنگ یوسفی لبال بو  
(ده‌لال احمد باقی - قرن پانزده میلادی)

فلاهر دو آدینه بکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه می‌خوانید

## هنر مندملی در مغازه کراواتفروشی

نو ولایت ما ( البته قدیم دیدها را می‌گویم ) می‌شد پول خرج کرد و پادشاهان دور قاب بید و همه چیز شد . مثلا تو که هیچ سواد نداشتی می‌توانستی بر روی رئیس موسسه مبارزه با سوادزی شوی و غیره .

البته روی مساله هنر و هنرمندی هم چنین معامله هایی صورت می‌گرفت . لابد تعجب می‌فرمائید که هنر را دیگر نمی‌شود خرید ، مساله هنرواینها نیز همین‌هاست و آسمانی‌است ... اما عزیزان من ، یاور کنیند که شاعر و نقاش و نویسنده و بنحور چیزهای ملی را هم آنجا شامله می‌کردند و هر کس زیاد پایه می‌رفت و پادشاهان بیشتری دور فساب می‌چید می‌شد مثلا برنده جایزه می‌شد بهترین کتاب مثلا میشد نقاش سال یا یک جوهر خرف دیگری .

و چون این هنرمندان محترم قبول خودشان بسارنج و زحمت این مقام را بدست آورده بودند همیشه در پی آن بودند که از هنر و شان بهره برداری کنند وقت نگذشته و هنرمندیگری ایشان نگرفته خود را تمام کمال و چشم خلق فرو کنند و با این راهی می‌توانند جزو یکی از پاهای آزادی به خارج بروند یکی از این هنرمندان نقاش نقاش ملی آقای دلفک بود که به سال پست سرهم برنده جایزه شده بود و این خود مساله سماجت و هرروئی او را برساند .

دلفک زاده را همه جا استقبال می‌کردند در صدر مجلس جا برادند . هر جا که میرفت قبلا برادر می‌شدند ( یعنی خودش بر می‌فرستاد ) و مناسب حال می‌گفتند .

یک روز نقاش مشهور ولایت خاور میانه و بلکه دنیا به دلفک کراوات فروشی رفت .

دلفک چطور شده بود که تنها می‌بود و خیر آمدنش را قبلا می‌دانسته بود ، اما نودل میگفت حالا دیگر من آنقدر مشهور نیستم که با من بی‌توجهی کنند . ولی کراواتفروشی را بسیار با محبت می‌پسندید و نقاش دلفک فرقی در پاهای تعجب کرد .

هنر من ممکن است باز هم در کسی باشد که او را نشناسد ؛ اما اگر اوایل هنرمندملی بود می‌توانست خودش را

معرفی کند و مثلا مختصر و مفید بگوید ، من هنر ملی و نقاش مشهور دلفک زاده برنده جایزه ...

اما حالا دیگر کس شانس میشد که اعتراف کند که باز هم کسی هست که او را نمی‌شناسد و او مجبور است خود را معرفی کند . با وجود این ضمن صحبت هر جا که فرصتی مییافت درباره خودش و هنر « هنر » ش سخن میگفت . که مگر مغازه دار هنر نشناس یک دفعه متوجه خط و خطای کبیرش بشود و او را غرق دریای احترام و تعظیم کند .

حالا ما هم به مغازه کراوات فروشی می‌رویم و به گفتگوی مغازه دارو نقاش عالیقدر گوش میکنیم .

\*\*\*

کراوات فروشی - بفرمائید . نقاش عالیقدر - کراوات می‌خواستم آقا .

- چه نوع کراوات ؟

- چیزی لایق هنرمندان بزرگ .

مغازه دار ده بیست تا کراوات روی میز ریخت .

- می‌توانم کیفم را روی این میز بگذارم ؟ رنگ و قلم موی نقاشی نوش هست .

- اختیار دارید آقا .

نقاش مشهور کراواتی را با دست هنرمندش هنرمندانه معاینه کرد و گفت راستی تصویر روی کراواتها را ...

کراواتفروشی وسط حرفش دوید که کارداشجویان هنرهای زیباست .

هنرمند ملی که فرصتی به دست آورده بود زودی گفت : مادریکرا اینجور چیز هارا نشنیدم من دعیم . راستش من خودم این کارام . هاها ...

مغازه دار ذوق زده گفت : پس بگو همکاری دیگر .

نقاش بزرگ صورتش در هم رفت و گفت : خیر ، من بزرگترین نقاش ...

این موقع تلفن زنگ زد . صاحب مغازه وقتی گوشی را بر جاش میگذاشت گفتگو را پاک فراموش کرده بود . اما نقاش دنباله حرفش را گرفت : بلی ، همانطور که گفتم من بزرگترین نقاش ...

صاحب مغازه باز وسط حرفش دوید ، خیلی ببخشید که حرفتان را قطع می‌کنم . این یکی کراواتها را هم نگاه کنید ، مثلا این زرد

رنگ چطوره ؟

جناب نقاش که بخش نکرده بود با کمی اخم گفت : تو ذوق می‌زنی . یک همچو کراواتی را آن سال که برنده شدم در ونیز دیدم .

صاحب مغازه با خونسردی گفت : نه آقا ، خیلی هم شیک است .

هنرمند ملی به تاکید صدای بلند در حالی که روی کلمه « ونیز » تکیه می‌کرد گفت عرض کردم که عین همین کراوات را سالی که در ونیز برنده شدم

۲۳

سحر ماهان ملی با بلبلی زار به خنده گفت : ای یار فدای کار اگر خواهی که با من یار باشی تحمل کن ، مثال از نیشتر خوار

۲۴

سر کوه بلند یک تار گندم غریب افتاده ام در ملک گندم غریبی گشته - گشته زار گشتم میان دوست و دشمن خوار گشتم

۲۵

بلند بالای ریهائی ، لب ت قند سفید بمخمل خان مراقتند زکات حسن خود سر می‌فروشی خریداری کنم ، قیمت بگو چند ؟

۲۶

نمک شور است به زخم تازه منداز مرا گفستی به خلق آوازه منداز به دست خود بگیر و خود کفن کن میان مردم بیگانه منداز

۲۷

دو چشم دلبرت خوبار ناکی به دل امید وصل یار ناکی جوانی را برم بر خاک آخر چو بلبل ناله در گلزار ناکی

دیدم .

کراواتفروشی این دفعه گفت : گفتید ونیز ؟

نقاش بزرگ در حالی که گل از گلش می‌شکفت و نفسی به آسودگی بر می‌آورد گفت : آره دیگر ما آنجا برنده اول شدیم .

کراواتفروشی گوی که چیزی نشنیده گفتم ، ما هم چند سالی پیش سفری به ایتالیا کردیم . آنقدر زیبا بود که ما تمام برده بود . هیچ پادم نمی‌رود که روزی به زخم گفتم زن اگر نقاش بودم می‌آمدم و اینجا کار میکردم هنرمند ارجمند بی اعتنا به این سخنان گفت : من برنده

اول در بی ونال ونیز شدم . کراواتفروشی نیز درباره جایزه‌های خود داد سخن داد . - من هم تو خسته مدال و جایزه و این جور چیزها دارم . یکیش در مسابقه تزیین پشت شیشه مغازه گیرم آمد ، دومی هم رادر مسابقه بهترین کراوات بهام دادند . همه روزه دستکم ده بیست نفری کراواتهاشان را می‌آورند که من گره بزوم . به هر گره ده ریال میگیرم . راستی شما با گره می‌خواهید یا بیکره ؟

نقاش که میدید از موضوع

۲۸

الا یار جان همه دردت بگیریم دو بوسه از رخ زردت بگیرم دو زلفان سیاحت مار پیچان بالای رنگ زردت بگیرم

۲۹

خدا جان عاشقم عاشقترم کن زلیلی و زهجنون بدترم کن چو لیلی و چو مجنون ، ورقه گلشا به کوی عاشقان خاکسترم کن

۳۰

دو چشمات به مثل چشم بلبل دهان داری به مثل غنچه گل سیه مویم مراد من ندادی بگیرم دامنت را در سر بل

۳۱

اسیر مستمندم ای گل من ز دیدار تو خرسندم گل من فغان و ناله از داغ جدایی به غمهای تو پابندم گل من

۳۲

خودت گل هم دهانت غنچه گل دو زلفان تو باشد چتر سنبل به دل گویم که همراهت شوم یار مسافر گشته ام در شهر کابل

برت شده اند چیزی نگفت .

- نگاه کنی این کراوات آبی هم خوب می‌آید . چدرنگی نقاش زندی دنباله سخن را گرفت .

- آقا جان ، کسی مثل من نمی‌تواند از رنگ و این چیزها سر در بیاورد .

- صحیح می‌فرمائید رنگ چیز بسیار مهمی است . من خودم در این کار تخصص دارم . تا چشمم به رنگی بیفتد تا آخرش میخوانم که چطور رنگی است . آخ که چه آسان میشود گفت

۲۷ سال ، ۱ بلی ۲۷ سال تمام با رنگ سروکار داشته ام .

- پس شما تازگیها مغازه باز کرده‌اید و قبلا مثل من ...

### دو بیتنی های افغانی

- چطور تازگیها ؟ عرض کردم ۲۷ سال است این کارام ، هنرمندملی خواست با برداشتی دیگر سخن را دوباره سر موضوع نقاشی بکشد و گفت : آره سر وضع هیچکس از حرفه و هنرش سخن نمی‌گویند . مثلا اگر کسی خود مرا ببیند خیال میکند که دکتر هستم حال آن که ...

- آقای دکتر ، شما در می‌بخانه کار می‌کنید یا مطب خصوصی دارید ؟

در این موقع باز تلفن زنگ زد . کراواتفروشی پس از این که گوشی را سر جاش گذاشت محالی به نقاش نداد و خودتبالفصاحت را گرفت .

- آره داشتم می‌گفتم که این دکتر ها هم بله ... خیلی ببخشیدها ، اما این دیگر حقیقت است که بعضی دکتر ها درسته جلادند . شاید خودشان این حکایت را شنیده‌اند که یکی رفت پیش دکتر که ذات الریه‌اش را معالجه کند . وقت می‌خواست از مطب خارج شود پرسید که آقای دکتر شما یقین دارید من ذات الریه کرده‌ام ؟ آخر به همسایه مان گفته بودید ذات الریه کرده در حالی که به مرض تیفوئید در گذشت دکتر نکاهی به او کرد و گفت : نه جانم دلت قرص باشد . تو اگر بیماری حتما از ذات الریه می‌میری هاها . خوب نظرتان چیست آقای دکتر ؟

نقاش بزرگ خون خورش را می‌خورد و حرفی نداشت بگوید .

- آقای دکتر دیگر چه نوع کراواتی می‌خواهید ؟

نقاش با اخم و تنم گفت : کرباس برای نقاشی کردن دارید ؟

- کرباس ؟

- آره کرباس . من نقاش هستم و ...

- نه آقا ما این جور چیز ها نمی‌فروشیم .

نقاش ناگهان داد کشید که حرکت نکنید . یک دقیقه همین جور بایستید . چه حالتی ا برتره تا آن رامی کشم .

- بول کنید آقا من کار دارم .

- یک دقیقه بیشتر طول نمی‌کشد .

تشکر می‌کنم تو خانه چند تا عکس و تصویر دارم .

- این یکی را با آنها مقایسه نکنید همین به دست بزرگترین نقاش ...

- پس خودم هم یکی برایم کشیده خیلی عالی است معلم

بقیه در صفحه ۲

# ننه دلاور و فرزندان او

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

گر چه میدانیم برشت بنیانگذار نمایش حماسی است ولی این موضوع ربطی به شعر شاهنامه گونه ندارد مگر اینکه بخواهیم هر مطلب جهانی را با آداب و اجتماعی در چهارچوب محلی و با معیارهای خودمان به سنجیم و احتمال است و راقم این سطور نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

نمایشنامه ای است در دوازده صحنه از پر - تولت برشت که اخیراً دکتر مصطفی رحیمی به فارسی شیوایی ترجمه و با مؤخره ای چاپ کرده است . خلاصه این نمایشنامه را برای خوانندگان آینده مینویسم و بحث مفصل در این باره را بوقت دیگر میکذارم . تنها اشاره اینکه مؤخره پنجاه صفحه ای را در يك مقاله جامع و مختصر میشد نوشت شاید به گسترش موضوع نیاز بوده که مترجم از زنده اینکار را کرده است و نویز برگردان شده از متن نمایشنامه به شکل حماسی و در بحر مقارب آزاد آیارواست ؟

## بمناسبت انتشار «ماخ اولای» نیمه ۳

# نیما شاعر مردم ، شاعر اجتماع

## و مدافع انسان است

یکی دیگر از کسانی است که در مجله (اندیشه و هنر - ویژه نیما) اظهار نظر کرده است. م. امید در مقاله خود تحت عنوان «نیما مردی بود مردستان» سعی دارد تا جنبه های ابداع نیما و نقشی را که او در شعر معاصر ایران دارد، روشن سازد. لکن مؤلف در اینجا بیشتر ستایشگر نو آوری نیما در شکل شعر گشته و ضمن اینکه در این جهت به ابالهررفته جنبه ابداع بدیعی - هنری شاعر را مسکوت میکندارد و باین ترتیب در توصیف جنبه های هنر شاعر مسئله شکل و مضمون را از هم جدا ساخته است.

که نیما هم متعلق به عالم انسانیت بود ... او زبان کویای زمانه ما بود (مجله «اندیشه و هنر» صفحه ۶۸۳)

این عبارات نمودار آنست که م. امید نیما را بیش از حد مورد ستایش قرار میدهد. این مهاله وقتی بیشتر با فراط میکراید که اولام. امید در اساس بر روی قالب شعر تکبیه میکند و ثانیاً در باره هنر و ابداع سخنوران توانائی مانند لاهوتی، فرخی یزدی، میرزاده عشقی، بهار و شهریار و دیگران که در ادبیات معاصر هر يك منزلتی در خور دارند مسکوت میکند.

احمد شاملو در مقدمه ای که بر «افسانه» نوشته، ابداع نیما را باین شکل میساید: «نیما پوشیچ پدر ادبیات نوین ما است... نیما شاعر مردم، شاعر اجتماع مدافع انسان است... باید نیما را شاعر واقفیت نامید. شعرا و دقیق، عمیق و ظریف است... نیما در میان معاصرین يك سیمای اصیل دارد» (افسانه «تهران» ۱۳۲۹ ص ۳۰)

البته این ستایشگرها را بصورتی که گفته شده نمیتوان پذیرفت. در ابداع شاعر تشادها می

بچشم میخورد و در يك قسمت از اشعار او سستی معنی در زیر کلمات پر هیاهو پنهان شده است. درباره نیما پوشیچ تنها اثری که کمابیش سنجیده تدقیقاتی دارد، کتاب دکتر جنتی عطائی بنام «نیما، زندگانی و آثار او» است. کتاب بیاد بود شصتمین سال تولد شاعر تدوین و منتشر شده است. این اثر در میسان مجموعه آنچه که تا با هر روز درباره نیما نوشته شده میتواند جامع ترین و شامل ترین اثر به حساب آید.

نخستین اطلاعات دقیق درباره زندگی و فعالیت شاعر را (البته بعد از اطلاعات تیکه در ۱۹۲۶ در نخستین کنفرانس نویسندگان ایران از طرف خود شاعر داده شده) در این کتاب میتوان یافت بهمین دلیل هم شرکت کنندگان در مباحثات مربوط به نیما و فعالیت او غالباً باین اثر استناد میکنند.

در کتاب منظومه های «افسانه» حکایت کهنه» «خانواده سر باز» در کنار قطعاتی که نیما بسبب نو سروده جای داده شده است همچنین در زیر هر فصل نظریات برخی از طرفداران سبک نو، نظریات یکسده از

ارکانهای مطبوعاتی و شعرا و دانشمندان در باره نیما نقل شده است. مولف در کتاب خود میکوشد تا علائق موجود ما بین سرگذشت و فعالیت نیما را روشن ساخته و نقش و موقعیت نیما را در راه ابداع شعر نو روشن سازد. با همه اینها اثر مولف بعنوان يك اثر علمی مکمل و عیسی دارای نقائص جدی است برای اینکه جنتی عطائی ضمن توصیف زندگی و خلاقیت شاعر سعی دارد تا حوادث اجتماعی و سیاسی را که در دوره حیات و فعالیت نیما در ایران روی داده است و همچنین تأثیری را که این حوادث بر روی شاعر گذاشته برده پوشی کند. مضافاً بر این مولف عال خانة نشینی ۱۴-۱۵ ساله نیما را روشن نمیکند و درباره یورش محافظه کاران ادبی علیه نو آوری نیما کلمه ای بقلم نمیآورد. او حیات و خلاقیت شاعر را بصورت مجرد از مردم مردمیکه نیما آنها را بعد زیاد دوست میداشت توضیح میدهد. در سورتیکه پارسیا ضمن صحبت از نیما مینویسد: «سرگذشت

نیما بهیچوجه از سرگذشت چند ساله مردم مین ما و شعرا و ادب فارسی جدا نیست» (مجله پیام نوین، سال ۳ شماره ۳ صفحه ۲) جنتی عطائی برای رها ساختن گریبان خود از تحلیل نظریات اجتماعی - سیاسی شاعر نه تنها از آوردن قطعات انتقادی نظیر «محبس» و «خارکن» در کتاب خود امساک میکند، بلکه سعی هم از آنها نمیبرد.

با توجه به مجموعه این نقائص باین نتیجه میتوان رسید که کتاب جنتی عطائی اثری است که از جنبه ادبیات شناسی بورژوازی ایران درباره نیما تدوین شده است. لکن با همه اینها کتاب بعنوان متبعمیکه از زندگی و خلاقیت شاعر بحث میدارد، مفید است. جنتی عطائی آثار «ارزش احساسات» و «دو نامه» نیما را بصورت کتاب مستقلی بچاپ رسانده است.

علاوه بر نویسندگان ایرانی از محققین و مستشرقین اروپائی کسانی مانند پروفور ریپکا، پروفور برتلس، چسایکین و بقیه در صفحه ۸

# بر جاده‌های اطلس

از قلعه مکعب مشکی  
بر گشتم  
در امتداد منحنی موازی  
تا انتهای نازک خط‌های منقسم  
راه اوفتادم  
...

در لایه‌های خط خطی قهوه‌ای  
بر پشته‌های روشن بی هیچ نقش و خط  
در جنگل عمیق تصاویر  
در ساحل خطوط آبی منشعب  
دنبال نقطه‌های کوچک می‌گشتم :

« ای نقطه‌های کوچک !  
« ای چشمه‌های بادیه » اما  
هر گوشه مهره‌های گرد درشت و سیاه  
حایل می‌شد میان چشم و سطح مسطح مخطوط :  
« ای نقطه‌های کوچک »  
آواز اشتیاق چشم پیاده‌ام بود

بر گشته از حصار بلند مکعب مشکی :

« ای نقطه‌های کوچک ! »  
در شیب‌های خرم که عکس میش‌ها  
با بوته‌های سبز گلاویز بود  
و دختران دهکده  
غرق لباس‌های رنگین  
پستان گاوها را خالی می‌کردند  
در جذبۀ سرود « ای نقطه‌های کوچک »  
من نقطه‌های کوچک را می‌جستم  
تا زخم ناشناس پیشانی غرورم را  
- بر سینه خورده دست رد حصار مکعب مشکی

در چشمه‌های ژرف بدایت  
با آبهای زنده شفا بخشم  
و گله‌پراکنده خاطرهم را  
از هول گرگهای فراموشی  
به جلگه‌های ایمن بسپارم  
و خود  
آسوده سر به خشت فراغت بگذارم  
« ای نقطه‌های کوچک ! » اما  
هر لحظه زیر چشم مبهوتم

بر سطح آن مخطوط مسطوح

بر پشته‌ها  
در لایه‌های قهوه‌ای  
در شیب‌های خرم  
در جذبۀ سرود « ای نقطه‌های کوچک »  
آن نقطه‌های کوچک ، بی وقفه  
به مهره‌های گرد و درشت و سیاه  
تغییر می‌پذیرفت  
و سبزه‌های پر گله از منظر  
مانند آبهای تصور  
از مرز اشتباهم ، بر می‌خاست

« ای نقطه‌های کوچک » اما هر لحظه  
زنجیرهای داغ خشونت، از هر سو  
بر کرده لطیف بکارت می‌خورد  
و دیوهای آهنی  
از هر طرف تنوره‌کشان  
به دره‌های بکر بدایت  
و چشمه‌ها هجوم می‌آورد  
...

ای نقطه‌های کوچک ...

بوشهر خرداد ماه ۴۵

چند شماره پیش مقاله‌ای داشتیم

در باره کتاب « دارونیسیم و آخرین  
فرضیه‌های تکامل » آقای محمود شیرازی  
نامه‌ای از قم به طرفداری از آن کتاب  
فرستاده‌اند . در زیر به قسمتهایی از نامه  
ایشان که خالی از نیشهای خصوصی است  
و جنبه اساسی دارد و مستقیماً مربوط  
به نکات آن کتاب و آن مقاله می‌شود  
اشاره میکنیم .

البته آقای شیرازی خود توجه دارند  
که مطالب نامه‌شان همان حرفهای است  
که در کتاب نامبرده مفصل در اطراف  
آنها بحث شده .

در ضمن خوانندگان خود می‌توانند  
با مراجعه به آن کتاب و مقاله پیشین  
و کتابهای دیگری که درباره دارونیسیم  
منتشر شده ، قضاوت نهائی را بکنند .  
آدینه

۱ - نویسنده نامه معتقد است که  
« عمر زمین برای توجیه تحول انواع  
جانداران کفایت نمی‌کند » چون که  
« تمام موجودات زنده در یک هزار میلیون  
سال اخیر پیدا شده‌اند »

۲ - آقای شیرازی از « نظریه  
انقلابی دکتر لی کی ، سخت پشتیبانی  
می‌کنند . در این باره در کتاب نامبرده  
و مقاله پیشین مفصل بحث شده . مخالفان  
و موافقان هر دو می‌توانند به آنها  
مراجعه کنند .

۳ - می‌نویسند ، « نمونه دیگر از  
اطلاعات و همچنین از عفت قلم نویسنده  
مزبور اینست که امیل گوینو دانشمند  
و محقق فرانسوی را که جزء نویسندگان  
دائرة المعارف علمی « چه میدانم »  
است ... مردی نابخرد و نظریات او را  
نابخردانه معرفی کرده است »

۴ - ایراد می‌گیرند که نویسنده  
مزبور گویا توجه ندارد که اشمه‌جهول  
نام دیگری از اشمه ایکس است »

۵ - در مورد به کار بردن « تمبیر  
اشمه مادون قرمز » می‌نویسند که « از  
نظر معنی لغوی ماوراء قرمز ( بیرون  
اشمه قرمز ) هم صحیح است ، اما در هر  
حال این یک سبق قلم ساده است که در  
چاپهای آینده کتاب مزبور می‌توان  
پیشنهاد کرد اصلاح شود »

در باره :

یک  
نامه

بر مبنای فلکلور

## ( آخماجای )

« آبشار »

آخماجای گول آشدی داشدی  
گوموش سولار بولاشدی  
وریانلارا قالدندی سو  
آخماجایان آخدی سو  
آخماجایان داشلادیق  
بیز جیممگه باشلادیق  
گوزل در اورد اچیممک  
باشیل لیقنار ایپک تک  
باشیل لیقنار سر یلمیش  
لاله‌جیک لر در یلمیش  
لاله‌جیک دره ایدیم  
جیرانیم اوره ایدیم  
جیران بوگون دوزمده  
گوی گوزلرین سوزمده  
گوزلری گوی، ساج قیزیل  
ساجنارین هوردی جیران  
آینادا گوردو جیران  
چاغیریم گل اویناشاق  
سول درمدهن باغلاشاق  
گلمده کی ایشیم وار  
اوجاغده ایشیم وار  
گوردوم اوجاق باشیندا

قیزیل ساچاغ باشیندا  
چکدیم هور وکلریندن  
آغلادی گنددی جیران  
گوزومدن ایندی جیران  
گوزوم قالدی گوزونده  
دادلی دوزلو سوزونده  
قویمادیلار اویناشاق  
گول درمدهن باغلاشاق  
جیرانیمی آلدیلار  
اورتایا داغ سالدیلار  
داغلاردا سیددیم داش  
سوزیلرده یئدی قارداش  
توبر اقدای بیرجه یولداش  
یولداشلاریم گلدیلر  
منی یالغیز گوردو لر  
من گول اولوب گنده ایدیم  
آخماجایا ایته ایدیم  
جیران منی درنده  
گوزلرینده ایته ایدیم

(علیرضا اوختای)

### انتقاد کتاب

شماره تازه خواندنی‌تر  
و عمیقتر از پیش با نوشته  
هایی از آل احمد -  
آشوری - مصطفی  
رحیمی - فرج صبا و ...  
منتشر شد .

از خواندن و توصیه  
آن به آشنایان خود  
غفلت نکنید .

### مالاغها ..

قصه‌های برگزیده  
از عزیز نسین ترجمه  
بهرنگ

سید مهدی اعتماد

## آیریلدی مندن

سئودیم آلاکوز بیر قیزی او بادا  
حیران ائتدی منی خومار کوزویله  
بیلدی کی توشوشم یانار بیر اودا  
آپاردی کوزلومو او قیز کوزویله  
سالانا - سالانا چیخدی چمندن  
گوزلر گوزلی آیریلدی مندن  
اونون یول اوستونو کسدم کلمده  
عشقی می سز یله دیم اونا چمنده  
دندیم ، سنی سئودیم چیچک درنده  
کوزلرین سوزدوروب ائیلدی خنده  
دئدی، دوشونوشم من ازل گوندن  
گوزلر گوزلی آیریلدی مندن  
اومودوم وار گزیز او یاری نایام  
اونو نوز عشقین تورونا سلام  
سوزگون کوزلریندن بیر الهام آلام  
دوینا بویو اونون عشقینده قلام  
دلگه - سین بو سوزو ائشیدن بیلن  
گوزلر گوزلی آیریلدی مندن  
[ این تصنیف از رادیو ایران اجرا و پخش شده است ]

بقیه

## ننه دلاور و فرزندان او

چراغی شد . و از آن  
بالا تر می‌توان باشناختن  
راه و رسم دوستی و یکدلی،  
آئین نوی آفرید که در  
آن کاترین ها بر خاک  
نیفتند و در راه کاروان‌ها  
دامی گسترده نشود .  
مطلب را با سخنی  
از ننه دلاور پایان میدهم .  
ننه دلاور - مردم فقیر  
بیچاره به دلآوری خیلی  
احتیاج دارند . بی دلآوری  
کارشان زار است . از همان  
کله سحر که از خواب  
بیدار می‌شوند به دلآوری  
محتاجند . در بحبوحه  
چنگ مزرعه راشخوردن ،  
در دورهای که امید به  
آینده نیست به چاره‌اندیشی  
همه اینها دلآوری زیاد  
می‌خواهد . فکرش را بکنید  
و به بیند چه دلآوری  
فراوانی که لازم نیست برای  
اینکه در بحبوحه چنگ  
وقتی آدمها را مجبور  
می‌کنند همه دیگر را  
بدرند ، رودر روی هم  
چشم تو چشم یکدیگر  
بیندازند . همینطور مثل  
این مردم بدبخت ، مطیع  
و آرام ، وجود بساپ و  
امپراتور را تحمل کردن  
دلیل نهایت درجه دلآوری  
است . برای آنکه زندگی  
آنها مرگ اینهاست .

استانیلاوسکی کارگردان و بازیگر و احیا کننده تئاتر روس است. قبلا فصلی از کتاب مذکور در باره باغ آلبالو در آدینه چاپ شده و اینک فصلی دیگر در چگونگی اجرای اتللو اثر شکسپیر که قسمت اول آن را در شماره گذشته خوانده اید.

با شروع پرده سوم دیگر از دست کارگردان کاری ساخته نبود و تمام مسئولیت متوجه خود هنرپیشه می شد. اما اگر من بعد کافی نیروی خودداری و قدرت خلافت درونی در آنکس صحنه ترازیک پرده سوم اوریل اگوستا را که در آن لازم بود کشمکش درونی بین عقیده و احساس و مابین فیلسوف و عاشق نشان داده شود نداشتم، چگونه می توانستم تکنیک مشکاکس و استعداد ایفای نقش اتللو را از خود نشان دهم؟ در حالیکه در این نقش همه چیز با یک ترتیب ریاضی می بایست توسعه احساس حسادت را، از آرامش به اوج آن، بطریق ایجاد تدریجی خشم نشان دهد. تم و بر این سیر تدریجی که نشان توسعه حسادت از اعتماد بچکانه اتللو در پرده اول به طرف لحظه ای که شک و تردید پدید می آید و خشم زائیده می شود و بعد سیر دوره های مختلف آن به سمت نمو نهائی و اوج، یعنی، جنون حیوانی او، و سپس هنگامیکه در پس تمام شک ها و تردید ها بیکناهی قربانی این خشم ثابت می شد، و سقوط هیجانان از اوج آن به قعر دخمه نا امید و گودال پشیمانی، کار سهل و ساده ای نبود.

روی نادانی امیدوار بودم که تمام این تحولات را تنها با کمک درک شخصی خود از نمایشنامه عرضه کنم. البته بجز فشار وحشتناک روی قوای جسمی و روانی و بیرون کشیدن احساسات ترازیک از عمق وجودم کار دیگری از من ساخته نبود. در این کشمکش بی حاصل حتی چیزهای اندکی را که بنظر می رسید با نقش های قبلی و از زمان اجرای سر نوشت

فصلی از کتاب: زندگی هنری من بقلم: کنستانتین استانیلاوسکی مترجم: دکتر حمید صاحب جمع

تلخ بدست آورده بودم از دست بدهم. نه قیدی، نه گذرلی روی احساسات و نه، نگاه آمیزی وجود داشت، تنها بخش مضلات، کوشش فوق عادی صدا و ضربات بیشتر جسمی و روحی بود که در مقابل مشکلاتی که شخصا تحت نفوذ نمایش سالویتی در برابر خود قرار داده بودم و خواهمش و نمائشی که در من ایجاد شده بود از من دفاع می کرد.

اگر عادلانه قضاوت کنیم، قسمت هایی از نیمه اول نمایش مانند صحنه اول از پرده سوم که یاغونخستین نیم شک و تردید را در دل اتللو می کرد، مربوط به دستمال که بین اتللو و دزدها می گذرد و سایر صحنه ها، بد اجرا نمی شد. من تکنیک، صدا، تجربه و استعداد کافی برای اجرای این صحنه ها را داشتم. اما کمی بعد، در حالیکه به اهمیت و نظیفه خود پی می بردم، تنها به فکر یک تلاش سخت و شدید بودم به مضلات خود فشار می آوردم. همین احساس هرج و مرج در افکار و احساسات بود که بعدها در هنگام اجرای نقش پیوتر در نمایشنامه Yourself Don't Live to Please با آن آشنا شدم.

راجع به توسعه تدریجی و منظم هیجانان نمی شد صحبتی کرد. بدتر از همه موضوع خنجره بود، عضو بسیار حساسی که نمی شد آنرا مدت ها تحت فشار قرار داد. حتی چند بار هنگام تمرین متوجه این نکته شدم. صدا برای دو پرده اول کافی بود، ولی کمی بعد خشن و گرفته می شد که مجبور بودم تا وقتی که دکتر نهایت سعی خودش را در بهبودی آن بکند، برای چند روز تمرین ها را تعطیل کنم. تنها در این هنگام بود که، وقتی با حقیقت روبرو شدم، تازه فهمیدم که برای یک هنرپیشه ترازیک لازم است که از هنر و استعداد بخصوص بهره مند باشد. در غیر این صورت حتی اجرای نمایش برای یکدفعه هم غیر ممکن بنظر می رسید. تمام راز این مسئله در صدا بود. من تصمیم خود را گرفتم می بایست تمرین آواز کنم و بعد صدایم را بشکل مناسب برای تئاتر برگردانم، در این مورد حقایقی وجود داشت، چه من نمی توانستم صدایم را با قدرت خارج کنم، زیرا بطوری حجاب حاجز و کلوریم را تحت فشار

قرار می دادم و می بینا ندم که صدایم نمی توانست طنین و انعکاس کافی پیدا کند. تمرین های ما برای مدتی متوقف شد. با س سختی و لجاجتی که در آن زمان جزئی از وجودم را تشکیل میداد شروع به آواز خواندن کردم و وقتی مطمئن شدم که در آواز خواندن تجربه کافی اندوخته ام با روشی مخصوص خودم صدایم را بشکل لازم برای تئاتر برگرداندم و بسایه اعتراضی که در این مورد نتایج خوبی بدست آوردم. کوشش من این نبود که صدایم قدرت بیشتری پیدا کند، بلکه بکار بردن و استفاده از صدا برایم آسانتر شد اکنون می توانستم نه تنها یک یا دو پرده بلکه تمام نمایش نامه را یکباره بازی کنم. این موفقیت نه تنها در آن نقش بلکه در تکنیک کارهای آینده من نیز پیشرفت بزرگی بود.

کاری که من در آن موقع به عهده گرفته بودم مافوق قدرتم بود. بعد از هر تمرین طولانی مجبور بودم با قلبی پر تپش و حالتی پریشان مانند بیماری که به تنگی نفس مبتلا باشد دراز بکشم. تهیه این نمایش برایم یک نوع شکنجه شده بود، اما نمی توانستم از آن دست بکشم زیرا مخارج بسیار زیاد شده بود و اگر نمی خواستیم گروه هنری ما از هم پاشیده شود لازم بود آنها را تأدیبه کنیم، و بغیر از اجرای نمایش راه دیگری برای بدست آوردن سرمایه وجود نداشت. بعلاوه، به حیثیت من بعنوان یک هنرپیشه و کارگردان لطمه وارد می آمد. این من بودم که برای تهیه این نمایش یا فشاری می کردم و حتی وقتی اشخاص با تجربه تر سم داشتند مرا از اینکار منصرف کنند باصرار خود ادامه می دادم. هنر انتقام خود را می گرفت، تئاتر مرا بخاطر غرور بیجا و خود سری هایم تنبیه می کرد. و اینها همه برای من درس مفیدی بود. بعد از یکی از تمرین ها، هنگامی که با قلبی پر تپش و خنجره ای لرزان در تخت خواب افتاده بودم با خود فکر می کردم که اینکار را نمی شده هنر نامید. سالویتی با وجودیکه بجای پدر من حساب می شد، بعد از نمایش بقیه در صفحه ۷

# بلوای تبریز

گوشه ای از تاریخ شریط یادداشتار روزانه حاج محمد باقر و بگویری

## ستارخان پیام فرستاد که رحیمخان سر کرده دزدان چکاره است صلح نماید اینگونه مزخرفات به گوش ما نمی رسد میان ما و او واسطه گلوله توپ و تفنگ خواهد شد

از این دهوی هولناک اهالی را آرامی نبوده از آمدن گلوله تفنگ در کوچه ها تردد مشکل بود. پس آهائی که در میان جنگ باشند چگونه خواهد شد! بالجمله بازار جانشانی در آنروز تیره الی عصر تنگ قایم و برقرار شد از توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه شکست به جانب معاندین افتاده روی به گریز نهادند. هفتاد و هشتاد نفر از سواره و شتربانی، مقتول گشت و از مجاهدین چهار نفر به درجه مظلومیت رسیدند و دو نفر در بازارچه دروازه اشخابول در اول شلیک (کذا) کربلای محمد علی فصاب و کربلای حسین جمال که در آنجا به کسب و کار خود مشغول بودند، تیر خوردند و قتل گویید. روز یکشنبه بیست و هفتم از طرف دعوائی توپ افتاد. از تیره تویهای ازدها عیث عرصه محشر هویدا گشته در کوچه ها و همارات از وحشت گلوله توپ نشستن ممکن نبود. و امروز عبدالله سلطان سر کرده قراخانلو از تبریز می گریزد که زخم دار بود در عرشه راه بجای اول گنندگان ملاقات میکند و میگوید در عوض غارت گلوله توپ و تفنگ هست. نزدیکان و رندگان در مهلکه است. در سابق که جناب سردار هفت سواره را

دستگیر فرموده بودند، فونسل دروس بدیدن جناب سردار آمده، به وی داده بودند، مجاهدین برده به فونسل کسری سپردند و رحیمخان آدم فرستاده خواسته و، فونسل نداده دوباره خود جناب سردار آدم فرستادند که به گماشتگان رحیمخان رد فرمایند اگر چه اسیران ما را ایشان ندادند. امروز از تویها سنده ای با اینجناب نرسیده بود. در این ایام اینقدر تویها که با اینطرف آناخته اند چیزی نشده مگر در کوچه کربلای محمد حسین مسگر - سوراخ شده و سر دیوار که بر خانه ای تکلف گشته والسلام. گلوله همه جا بجای خالی افتاده از بر توجه امام عصر عجل الله فرجه آسیمی نرسیده و اگر دهوی روز شنبه را ملاحظه نمائی از کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار جناب و

شکست آن دشمن قوی یقین حاصل می کنی که از حمایت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام است. در عده به من ده نفر سواره قوی یککل یک نفر مجاهدان آزموه کار نرسید. روز دوشنبه ۲۸ شهریور جمادی الثانیه چون رحیمخان دید که سوارانش در پیادگی حریف مجاهدین نیستند خواست تا با حیل و تزویر بلکه شکستی داده و به جگر خون شده خود آب سردی بیاشد، بتوسط حاجی ابراهیم صراف که این روزها از اسلامیه آمده پیش رحیم خان و خودش را واسطه حیل های متخالفین قرار داده و جمیع خیال فادش در پیشرفت امور در رحیمخان است، آمده که میخواهد صلح نماید و اهالی آورده شوند. عقلای ملت و جناب سردار و جناب سالار گفتند دیگر این مطالب

شود. اینقدر خانه ها را بر خبیثش به یغما برده و خودش که آمده است بغیر از چپاول چیز دیگر نکرده. میان ما و او واسطه و صلح گلوله توپ و تفنگ خواهد شد. انشاء الله چنانچه از باغ شمال با دست زدن او را خارج کردیم بعد از دادن گوشمال بسزا از خود شهر نیز بهمان قسم بیرون خواهیم کرد و حاج میرزا حسن مجتهد را هم که در دوش قره ملک ها به شهر وارد شده و شهر آرام را چنان فتنه انگیز نموده که هزاران خون ناحق از فتنه او در این شهر ریخته خواهد شد. انشاء الله از توجه امام عصر عجل الله فرجه به الاغ نیز ره سوار کرده خارج خواهیم نمود. هکذا با سایر مفسدین بهمان قرار رفتار خواهد شد و مشروطه ای که شاه مرحوم داده و شاه حالیه

مهد آزادی آدینه صفحه شماره ۱۳۴

تالار مطبوعی خون بالثوری تئاتر هیچگاه احساس بیمارگونه‌ای نداشت، در حالی که من نمی‌توانستم حتی در یک اتاق کوچک تمرین را تمام کنم. من حتی صدا را استمداد کافی برای یک اتاق کوچک را هم نداشتم. مثل اینکه دچار یک بیماری جدی شده باشم از وزن کاسته می‌شده. راستی چگونه می‌توانستم این نقش را ایفا کنم؟ اصولاً چرا چنین کاری را شروع کردم؟ نه، آنطورها هم که بنظر می‌رسید، بازی در یک تراژدی خوشایند و لذتبخش نبود.

یک شکست دیگر! در یکی از تمرین‌ها در فوئرین قسمت بازی من با یامو، با خنجر دست او را مجروح کردم و خون بشدت از زخم جاری گردید و تمرین پشاجار قطع شد. چیزی که بیشتر ازمه مرا رنج می‌داد این بود که با وجود بازی مرگ‌آسای من تماشاچیان حاضر همانطور سرد و بی‌احساس باقی ماندند. اگر من در هنگام اجرای نمایش اینقدر تحت تأثیر قرار می‌گرفتم و در بحبوحه بازی خود یک نفر دیگر را مجروح می‌کردم. گفته می‌شد که من آنقدر طبعی بازی کرده‌ام که قادر به کنترل حالت خود در آن لحظه نبودم. این عمل صحیح نیست ولی برای یک هنرپیشه جنبه تملق‌آمیز دارد که این طور تصور گردد که نتوانسته است بر هیجانات خود مسلط شود. اما در این حال من با خون‌سردی یک انسان را مجروح می‌کردم و رنج من این بود که نه بازی من، بلکه خون یک انسان تأثیر و هیجان به‌وجود آورده است. به‌لاوه این حادثه نامطلوب عدم خودداری و قید لازم در هنگام بازی را نشان می‌داد. شایعات مربوط به این حادثه در سرتاسر شهر پیچید و خبرها به وسیله روزنامه‌ها منتشر شد. این حادثه مردم را به کار ما علاقه‌مند کرد و در نتیجه باعث شد از من بیشتر آنچه که قادر بودم به آنها ارائه دهم انتظار داشته باشند.

نمایش ما موفقیت‌آمیز نبود و حتی تجملات و زیبایی‌های صحنه کوچکترین کمکی نکرد. به این تجملات خیلی کم توجه شد، شاید بخاطر اینکه بعد از اوریل آگوستا تئاتر از تجملات صحنه بی‌نیاز شده بود و شاید باین دلیل که این ژر وژیورها فقط هنگامی لازم می‌شد که توأم و همراه با چیزهای مهمتری بود، چیزی که اتللو، یامو و دزدموئا را تفسیر و تمبیر کند. در اثر ما این چیزها اصلاً وجود نداشتند و به نظر می‌رسید که این اقدام تنها یک نتیجه مطلوب داشت، از نظر آگاهی به سرسختی، خودنمایی و جهل من در مورد اصول و تکنیک هنر، برایم درس آموزنده‌ای بود.

آنقدر برای اجرای نقش‌هایی که در پایان زندگی هنرپیشگی فقط باید بر آنها سرپوشی بکناری شتاب مکن. سوگند خوردم که دیگر نقش‌های تراژیک بازی نکنم.

اما -  
هنرپیشه مشهوری به مسکو آمد و اتللو را بازی کرد. در موقع نمایشات او مردم و همچنین جرایدان بازی من در همین نقش تریف بسیار کردند. همین کاری بود که دوباره رویای اجرای هاملت، مکبث، لیر شاه و نقش‌های دیگر که در آنروزها خیلی دور از حدود توانایی من بود در من پیدا شود. دلیل دیگری نیز برای برگشت روپاهای گذشته من وجود داشت. ارنستو روسی، شخصاً یک شب از نمایش اتللو دیدن کرد. هنرمند مشهور از ابتدا تا انتهای نمایش حضور داشت و همانطور که اخلاق هنرپیشگی اقتضا می‌کرد، ما را تشویق و تحسین نمود، اما به پشت صحنه نیامد و مانند پیرمردی که از یک جوان تقاضا کند، از من خواست که او را ببینم. وقتی بملاقات این هنرمند بزرگ رسیدم شیدنا تهییج شده بودم. او مرد خوش سیما، موزون و تربیت‌شده‌ای بود. واضح است که او همه چیز، آنچه‌ما از نمایش، نشان دادن، قیاس ترک، روشهای کارگردانی و ایجاد تاریکی برای بازی یامو را فوراً و سرعت در یافته بود ولی هیچ‌یک او را متعجب و علاقه‌مند نساخته بود. او مخالف صحنه‌های رنگ‌آمیزی نشد، لباسها و بطور کلی خود نمایش بود - زیرا همیشه داشت که اینها توجه تماشاچی را از هنرپیشه جلب می‌کند. این اسباب بازیها هنگامی لازم میشود که هنرپیشه ای در کار نباشد. یک جامعه فراح زیبا، که در میان آن قلب هنرپیشه بتیش نیفتد، بخوبی

می‌تواند اقدام تحقیری را ببوشاند. این ژیورها برای کسانی لازم است که استعداد ندارند، نه برای شما روسی یا شیوه‌ای دلپذیر و کلمات و حرکاتی هالی میخواست تلخی کلامش را بشیرینی مبدل کند. او ادامه داد، «پاگو برای نمایش شما مناسب نیست. دزدموئا زیباست ولی خیلی زود است که بشود در باره او قضاوت کرد. برای اینکه گویا تازه هنرپیشگی را شروع کرده است. تنها خود شما باقی میمانید.»

هنرپیشه بزرگ در اندیشه فرو رفت. خداوند تمام آنچه را که برای روی صحنه، برای اتللو، و برای تمام آثار شکست‌برانگیز لازم میباشد بشما عطا کرده است. (قلب من با هر کلام او می‌تپید) بقیه کار دست خود شماست. تنها چیزی که شما بآن احتیاج دارید هنر است. و البته آنرا بدست خواهید آورد... بعد از گفتن حقایق او میخواست با خواستد کوشی‌های خود آنرا زینت دهد.

از او پرسیدم، «اما کجا، چگونه و از چه کسی باید این هنر را بیاموزم؟» هنرمند بزرگ جواب داد، «هوم! اگر با استاد بزرگی که باو اعتقاد داشته باشید دسترسى ندارید، من تنها یک استاد را می‌توانم بشما پیشنهاد کنم.» «با بی‌صبری پرسیدم، «چه کسی؟»

«خود شما» و بدین ترتیب او با هر کس که بعد از اجرای نقش گین برای همه آشنا شده بود، بصحبت‌های خود پایان داد. این حقیقت که او، علیرغم اینکه رشته‌سخن را بدستش داده بودم، درباره تفسیر من از اتللو صحبت نکرد، مرا مایوس نمود. اما مدتی بود که با تعصب کمتری در باره خود قضاوت نمودم فهمیدم که روسی چیز دیگری جز آنچه گفت نمی‌توانست گفته باشد. نه تنها او بلکه خود منم نتوانستم درک و تفسیر شخصی‌ام را از این نقش بخوبی در یابم - یعنی اینکه چه مقدار از آن بخود من و چه مقدار به سالوینی بزرگ تعلق داشت. تمام اینها باعث شد که پس از جوش و خروش بی‌غتم و نمایش را بدون وقعه بی‌پایان برسانم، روح تراژدی را از اعماق وجودم با فشار بیرون بکشم، نوهی تأثیر بر روی تماشاچیان بیافرینم، موفق باشم و شکست ننگین و رسوا آمیز نخورم. میتوان از یک خواننده هنگامیکه باوج آواز خود میرسد انتظار داشت که صدایش را با لطیف‌ترین زیر و بم‌ها می‌آمیزد و نغمات و آهنگهایی را که بیان میکند هنرمندانه تفسیر نماید.

همه چیز بیک شکل صورت می‌گیرد، همه چیز یک رنگ بخود می‌پذیرد. درست مانند نقاشی که برچینی را با تنها رنگی که در اختیارش گذارده‌اند می‌آلاید. اینها چقدر دور هستند از هنرمندی که با نهایت زیبایی رنگها و خطوط را در هم می‌آمیزد تا احساسات ما فوق‌درکش را بیان کند، منم بهمین اندازه هنرپیشه ای که درک و تمبیر شخصی‌اش را از یک نقش با اعتماد و آرامش کامل، به تماشاچیان ارائه می‌دهد دور بودم. برای رسیدن به این مرحله تنها داشتن استعداد و پر خوردار بودن از نعمت‌های طبیعی کافی نیست، بلکه قابلیت، تکنیک و هنر لازم است. روسی نیز همین را بمن گفته بود و چیز دیگری هم نمی‌بایست گفته باشد. تهر به نیز همین را بمن آموخت.

ولی مهمترین مسئله این بود که من تا آنقدر می‌دانم که تا چه حد از اینکه یک هنرپیشه تراژدی و بخصوص یک سالوینی باشم، دور بودم.

لذکر - گر چه استانیسلاوسکی از نمایش اتللو بشدت تنقید میکند ولی در جراید با توجه و علاقه‌مندی زیادی از آن صحبت شد. یکی از منتقدین درباره آن گفت، «مسکو هرگز چنین اجرائی از تراژدی شکست‌برانگیز نپسندیده است» با اجرای اتللو، استانیسلاوسکی از سنن رئالیستی تئاتر روسیه و نظر پوشکین که اتللو را با طبیعت حسود نمی‌دانست، با فراتر نهاد، یعنی، بر عکس او را شخص مطمئنی معرفی نمود.

صاحب امتیاز

## سید اسماعیل پیمان

مدیر داخلی سید جواد پیمان  
زیر نظر شورای نویسندگان  
تهران - خیابان تربیت - مشهد آزادی آدینه

قوانین ناشناس و کور، عاجز و «مجبور» و اسیر خواهد بود. انسان بایستی بردن به این مقررات است که آزادی واقعی به دست می‌آورد نه با رد و انکارشان. می‌توان این قانونها را دو دسته کرد، قانونهای طبیعی و اجتماعی. در اینجا مجال آن نیست که از این دو دسته مفصل صحبت شود. فقط به اشاره می‌گویم که قوانین اجتماعی ناشی از فعالیت‌های عملی خود انسانهاست اما قوانین طبیعی پیش از پیدایش انسان هم موجود بوده‌اند. در ضمن رابطه بسیار نزدیک این دو دسته قانون را هم نمی‌توان انکار کرد.

باید دلالت کند که قوانین طبیعت پیش و پس از شناخته شدن یکسان موجودند و یکسان عمل می‌کنند منتها پس از شناخته شدن به خدمت انسان درمی‌آیند و عملشان به نفع انسان تمام می‌شود.

مثلاً قبل از آنکه نیوتن قانون جاذبه را کشف کند باز هم اجرام آسمانی خاصیت جذب داشتند اما انسان از آن آگاه نبود و زیانهای بسیاری می‌دید و واکنش که آنرا شناخته بهره‌های فراوان می‌برد. لازم به تذکر نیست.

شاید درست باشد بگوییم که علم از چیز تازه و ناموجودی سخن نمی‌گوید. چیزها پیش از ما بوده‌اند و دانش ما ناشی از آنهاست. ما به وسیله علم آنها و رابطه‌شان را پیدا می‌کنیم، کشف می‌کنیم و به خدمت خود در می‌آوریم. حتی می‌توان پا را فراتر گذاشت و گفت، در عالم اختراع امکان ندارد مثلاً آیا پیش از ایدسون نیروی الکتریسته و خاصیت تولید روشنایی در این نیرو تحت شرایط خاصی وجود نداشته است؟

هنوز جزء کوچکی از قوانین طبیعت شناخته شده است. علم‌خستکی - ناپذیر و هر روز با سرعت مضاعف در جستجوی قوانین دیگری است. هر قدر که انسان قوانین بیشتری را کشف کند و آنها را به کارگیرد همانقدر زندگی مرفه و برآمن و بی‌ترس و دلهره خواهد بود. رمز بقا و برتری نوع انسان همین رفتار آسانانه اوست.

البته در اینجا منظور آن ناراحتی و ناامنی و ترس و دلهره‌ای نیست که مربوط به قوانین اجتماعی می‌شود مثل ترس و دلهره از جنگ و آدمکشی و بمب و جاسوسی و خودکامکیها و استعمار و ورشکستگی و گرسنگی و بیماری و غیره. در اینجا منظور دلهره و ناامنی ناشی از نیروهای طبیعت است.

البته با شناسایی قوانین اجتماعی نیز می‌توان بر آنگونه ناامنی‌ها و دلهره‌ها پایان داد که جای بحثش اینجا نیست.

می‌توان با کشف و شناختن قوانین حاکم بر آن سوی جو زمین و اجرام دیگر آسمانی و ایجاد آمادگی لازم از حد زمین گذشت و قدم در ستارگان دور - دست نهاد. هیچ بعید نیست که تمدنهایی صد بار درخشانتر از تمدن زمینی در آنجاها بتوان یافت. هیچ بعید نیست که در دور دستهای آسمان کره‌ای یافت شود که شرایط کشت مثلاً گندم را خوب دارا باشد. در اینصورت چنین ستاره‌ای که روزگاری منشأ طالع بد و نحوس و بد اختری، محسوب می‌شد، مایه زندگی و آسایش انسانها شود.

بد نیست اشاره‌ای هم به این مسأله شود که انسان با شناختن قوانین و قلمرو عملشان دست به پیش‌بینی می‌زند. مثلاً اکنون دیگر هر بچه ننه‌ای می‌داند که آب روی آتش گرم می‌شود و می‌جوشد. این خود می‌تواند موضوع مقاله دیگری شود.

حرف آخر این که هدف هر علمی شناختن قوانین حاکم بر قلمرو آن علم است و بعد به کار بردن آن قوانین در فعالیت‌های عملی زندگی. البته این تعریف همانند علوم طبیعی شامل علوم اجتماعی نیز می‌شود. و حرف آخر تر این که شناختن قوانین طبیعی و اجتماعی برای بهتر و خوشتر زیستن صددرصد ضروری است.

## بقیه هنر مند ملی

بیش نمره‌ای بیست داده.  
- یک روزی می‌آیم نقاشی‌هاش را می‌بینم آخر من...  
- اگر ببینید مانتان می‌برد.  
- من هم نقاشی بزرگی هستم.  
- البته ریاضیات پرسم هم عالیه.  
- من نقاش مشهور دلقک زاده‌ام.  
- فقط دستور زبان هم شد درس!  
نقاش عالیقدر که رگهای گردنش سیخ و صورتش مثل لبو سرخ شده بود یقه‌ی کراواتش را با دو دست گرفت و داد زد، گفته که من نقاش بنام دلقک - زاده‌ام. آخر مگر تو کوری؟ تمام دنیا مرا می‌شناسد.  
- سوی اخفه شدم، کمک! آهای مردم بیایید دارند آدم می‌کشند کمکه!  
- من دلقک زاده‌ام، نقاش و هنرمند ملی، مشهور دنیا، من دلقک - زاده... شنیدی؟  
منازعه دار خود را از دست هنرمند خلاص کرد و کوبی اسم آشنایی به گوش خورده پرسید، گفتید دلقک زاده!  
هنرمند ملی دستی به سر رویش کشید و خودی نمود و با لبخندی سرشار از رضایت گفت، آره، دلقک زاده‌ی مشهور.  
- غیر ممکنه.  
- قسم می‌خورم.  
- آخر چطور ممکنه؟  
- باور کن من دلقک زاده‌ام.  
- راستش ماتم برده. اگر می‌دانستم... اجازه بدهید ببوسمتان.  
- ها!  
- باورم نمیشه. با میرزا جلیل مرحوم تسبیح دارید؟  
- آره عمویم بود.  
- من با او هم کلاس بودم. چه پیشامد خوبی. پس بیایبوسمت. بوی دوست مرا می‌دهی. آخ!  
[ اقتباس از فکاهی نامه آقای بابا ]  
بهر رنگی

# راهی در میان چین و شوروی

اما کمونیستهای ژاپن از طرف دیگر عقیده خود را در روز چهارم فوریه در روزنامه رسمی خویش «آکاها تا» علناً اعلام کرده‌اند که بتمویق انداختن اقدام مشترک کمونیستها و ناهنگامی که بدعت تجدید نظر طلبی کاملاً در شوروی از بین برود، کاری خطرناک است.

بهر حال این، نظر رسمی اکثریت کمونیستهای ژاپن است اما در آن حزب اقلیت مافوق چینی نیز وجود دارد که بقول «آکاها تا» روش یک حزب برادر یک کشور خارجی (چین) را کور کورانه قبول می‌کند و بدون انتقاد می‌پذیرد.

علائم اختلاف بین کمونیستهای ژاپن و حزب کمونیست چین در بهار امسال آشکار شد. در ماههای فوریه و مارس «میاموتسو» دبیر کل حزب کمونیست ژاپن در راس هیئتی به ویتنام شمالی و کره شمالی و چین رفت. در هانوی و پیونگ یانگ اعلامیه‌های مشترکی امضا کرد که اقدام مشترک کمونیستها در ویتنام را طلب می‌کرد. اما در پکن اعلامیه‌ای امضا نکرد. شاید برای آنکه رفقای چینی و ژاپنی در این امر توافق نکرده بودند. از آن پس علائم سردی در روابط حزب کمونیست چین و ژاپن پیدا شد.

از اوایل ژوئن روزنامه‌های «آکاها تا» بمقدار قابل ملاحظه‌ای از چاپ اخبار خبرگزاری چین جدید کاست، دیگر برنامه‌های رادیو پکن را چاپ نکرد و برخلاف سایر احزاب طرفدار چین سخنی در باره «انقلاب فرهنگی» چین نگفت.

بالاخره هفته‌ی گذشته کمونیستهای ژاپن علائم دوری بیشتری از چین را با دعوت از هیئت نمایندگی «فندراسیون جهانی جوانان دمکرات» از بخارست (که طرفدار شوروی شمرده می‌شود) نشان دادند. این هیئت برای آن دعوت شد که در کنفرانس سالانه شد بمب

اتمی در هیروشیما شرکت کند. ۱۶ هیئت نمایندگی طرفدار چین در این کنفرانس چنان آتشی شدند که از کنفرانس بیرون رفتند. بعضی از آنها از راه پکن عازم میهن خود شدند و در پکن چنان پذیرائی گرمی از آنها بعمل آمد که کم سابقه بود.

البته چینی‌ها در این کنفرانس شرکت نکرده بودند زیرا دولت ژاپن به آنها اجازه ورود بخاک ژاپن نداده بود.

انتقاد چینی‌ها از اقدام دولت ژاپن حاوی گوشه کنایه‌هایی بود از این قبیل: آنها که ادعاهای دروغینی دارند در توطئه جلوه‌گری از بازدید رفقای ما از ژاپن، شرکت نمودند.

اگر آقای میاموتسو دوستانش خود را هدف این طعنه‌ها و کنایه‌ها بشمارند براء خطا نرفته‌اند زیرا آنها نیز بنویسه خود شروع به انتقاد در پرده از روش چین کردند.

طبق گزارشهای رسیده از توکیو «انجمن ضد بمب اتمی و هیدروژنی ژاپن» که زیر نفوذ کمونیستهاست در پنجم اوت (۱۴ مرداد) در شروع مراسم هیروشیما اعلامیه‌ای صادر کرد و بطور غیرمستقیم از چینی‌ها انتقاد کرد که صفوف نهضت کمونیستی را در هم شکسته‌اند. گزارش یک روزنامه ژاپنی مبنی بر اینکه کمونیستهای ژاپن در دفاتر حزبی خود عکس مائوتسه تونگ را پائین کشیده‌اند تأیید نشده اما ممکن است صحیح باشد.

کمونیستهای ژاپن در حالی که روابطشان با کمونیستهای چین خراب می‌شود مناسبات دوستانه‌ای نیز با شوروی ندارند. آنها دعوت به کنگرسی حزب کمونیست شوروی را در ماه مارس رد کردند. این عنوان که شورویها از یک گروه طرفدار شوروی که از حزب کمونیست ژاپن انشعاب کرده‌اند حمایت می‌کند. روسها نیز به نوبه خود از شرکت در کنفرانس ضد بمب اتمی در هیروشیما خودداری کردند زیرا

کمونیستهای ژاپن اسرار داشتند که شورویها نباید به جلسه سوسیالیستها نمایندگی فرستند. (طبق معمول در ژاپن کمونیستها و سوسیالیستها بعلمت اختلافات خود هر یک کنفرانس دیگری بیاد بود بمباران اتمی هیروشیما تشکیل داده بودند.)

اما علائمی مشهود است که کمونیستهای شوروی و ژاپن می‌خواهند روابط بهتری میان خود برقرار کنند. در غیر اینصورت چرا حزب کمونیست ژاپن با دعوت از یک هیئت نمایندگی طرفدار شوروی برای خود مکافات و درد سر درست می‌کرد؟

روز هفتم اوت (۱۶ مرداد) روزنامه «پراوا» قسمتهایی از نطق میاموتسو را چاپ کرده و این، تمسرفی بود که در چند سال اخیر شوروی به کمونیستهای ژاپن نکرده بود. در ماه ژوئن (خرداد و تیر) «گرایش» نماینده‌های اتحادیه‌های کارگری شوروی که برای بازدید سوسیالیست ژاپن (سو هو) آمده بود باز دینی هم از دبیرخانه‌ی حزب کمونیست ژاپن کرد اما معلوم نیست که او را دعوت کرده بودند یا خودش خود را دعوت کرده بود.

میاموتسو با ترمیم روابط در هم شکسته‌اش با مسکو میخواهد حزبی مستقل و بیطرف در کشمکش چین و شوروی پدید آورد. نکته جالب اینکه تنها حزب کمونیست اروپای شرقی که کمونیستهای ژاپن به کنگرسی آنها نمایندگی فرستاده بودند حزب کمونیست رومانی بود.

البته شوروی از ترمیم روابطش با حزب کمونیست ژاپن (راو حزبی مستقل و بیطرف) خود خواهد برد.

اما چون لای در این باره نظر خود را در سفر اخیرش به آلبانی آشکار کرد و گفت: «هر که با ما نیست، بر ضد ماست».

# کتاب ، نه چکمه!

پانزده دختر و پنجاه و هفت پسر آرزاتینی بزرگ پریده هفته گذشته هفتمین روز انصاف فدای خود را شروع کردند تا وجدان مردم کوردوبا سومین شهر آرزاتینی را برانگیزند. آنها در این مدت چیزی جز محاول آب و کمی شکر و قهوه رقیق نخورده بودند. در کلیسای مسیح کارگر گسه پایگاهشان است. عده‌ای دستهایشان را روی بخاری نفتی دود زده گرم می‌کردند و عده‌ای دیگر مطالعه می‌کردند، نماز می‌خواندند یا روی تشکهای یکه برای عبادت بهن شده چرت می‌زدند.

لورنزو گاتیکا، یکی از دانشجویان حقوق می‌گفت: «در این کلیسا هابترین نمونه انقلاب، تندیس مسیح را داریم.»

علت شورش گاتیکا و داستانش اشغال سریع نه دانشگاه ملی آرزاتینی به وسیله رئیس جمهور دیکتاتور آن کشور خوان کارلوس اونگاریا است. هفته قبل ظاهراً اونگاریا معتقد شده است که دانشگاهها مرکز نشوونمای کمونیسم هستند و به پلیس خود دستور داده که در شان را تخته کند و چنان وانمود کرده که برای مدت محدودی این کار را می‌کند تا سرودها را بخوابد و آنها از آسیابها بریزد.

اما چنان نشد، دانشجویان گرسنه همچنان در کلیسای مسیح کارگر باقی ماندند. این بدان سبب به عنوان پایگاه انتخاب شده بود که خیال می‌کردند پلیس نمی‌تواند از آنجا بیرونشان بکشد.

دسته دیگری از دانشجویان تقریباً هر روز در خیابانهای کوردوبا با پلیس گلاویز می‌شدند. بعد از زد و خورد خونینی به پلیس دستور داده شد تفنگها را کنار بگذارند. پلیس تفنگها را به زمین گذاشت و سگهایش را ول داد و با گاز اشک آور روباتون به جان دانشجویان افتاد.

در این اثنا لوئیز بوت رئیس تازه دانشگاه بزرگ آرزاتینی (یا ۸۱۰۰۰ دانشجو) که منصوب اونگاریا است تصمیم گرفت کلاسها را دایر کند و ماجرا از نو آغاز گشت. تقریباً نصف اعضای دو هزار نفری دانشگاه استعفا را به اطاعت از فرمان اونگاریا ترجیح دادند. اما بوت دست و پا کرد و از اینجانب آنجا معلم گیر آورد و توانست شش دانشکده از ده دانشکده را زیر نظر پلیس از نو دایر کند. از اینرو هزاره‌ها دانشجویان خیابانهای بوتنوس آیرس به راه افتادند و فریاد زدند: «ما کتاب می‌خواهیم، نه چکمه!»

پلیس در خیابان فلوریدا با گاز اشک آور جلو نظاره کنندگان را گرفت و ۸۳ نفرشان را بازداشت کرد و همه را به ۳۰ روز زندان محکوم کرد.

اما با آنکه وحشیگری پلیس نفرت مردم آرزاتینی را برانگیخت، عده بسیار کمی توانستند با دانشجویان همکاری کنند. کلیسای کاتولیک و همچنین اتحادیه‌های نیرومند آرزاتینی که وعده همکاری داده بودند با شورش دانشگاه همراهی نکردند. از آن بدتر اینکه اونگاریا دستور داد حکم زندان هر دانشجویی را که در تظاهرات شرکت کرده به یکسال تمدید کنند. یکی از دانشجویان بوتنوس آیرس با قیافه محزون می‌گفت: ما از زندان نمی‌ترسیم؛ از آن می‌ترسیم که یک سال عقب بمانیم.

نیوزویک [۵ سپتامبر]



**توجه \***

از شماره های گذشته

**مهد آزادی آدینه**

تعداد کمی موجود است. خواستاران می‌توانند در تبریز از:

**انتشارات «شمس» - نوبلی**

(روبروی قرائتخانه ملی) بخرند

---

**جهان نو**

شماره‌ی دوم و سوم جهان نو اگر چه دیر آمد، ولی شیر آمد. مطالب خواندنی بسیاری در این شماره گرد آمده است بخصوص چند مقاله‌ی پرمغز مثل آنچه در باره‌ی روستاهای هند گفته شده. و نیز گفتار مهم در باب استعمار از امه سه زر که در شماره اول ناتمام مانده بود. به آخر رسیده است. خواندنتان را توصیه می‌کنیم.

**از گوشه و کنار**

● ژان پل سارتر نویسنده و فیلسوف مشهور فرانسه آمادگی خود را برای شرکت در دادگاه پیشنه‌های برگراند راسل فیلسوف نویسنده و ریاضی‌دان انگلیسی اعلام کرده است. این دادگاه قرار است در یاریس تشکیل شود و طی آن جنایتکاران جنگهای ویتنام که به گفته‌ی اوکات و حشیانه ترین جنگ تاریخ عالم است معلوم شود. در ضمن از جانسون برای شرکت در این دادگاه دعوت به عمل آمده است.

● روز جمعه ۱۱ شهریور برابر با ۲ سپتامبر بیست و یکمین سالگرد اعلام جمهوری ویتنام بود.

● طبق آمار حکومت فدرال اکنون در امریکا ۲۲ میلیون سگ عزیز دردانه در آغوش خانواده‌های تروتمند امریکائی زندگی می‌کنند که ۵۳۴ میلیون دلار هزینه نگاهداری آنها می‌شود. در کنار این ۲۲ میلیون سگ خوشبخت ۳۵ میلیون فقیر نیز در امریکا زندگی می‌کنند که ۲۰ میلیون آنها سیاهان هستند که هنوز سهمی از جامه‌ی بزرگی آقای جانسون نصیب آنها نشده است.

● آرنولد توین بلی مورخ و عالم مشهور ایده‌آلیست انگلیسی گفته است که طرف غالب جنگهای ویتنام، در آثارشان راه پیدا خواهد کرد؟

بر انصافانه ویتنام از لحاظ اخلاقی ویتنام شمالی است چون تروتمندترین دولت جهان با قسمت اعظم تجهیزات با ملت فقیری می‌جنگد و نمیتواند مقاومتش را در هم شکند. و این در تاریخ ملتهای جهان بیسابقه است.

● بیش از نود تن از نویسندگان و کارگران دانان و بازیگران و موسیقیدانهای سوئدی پای نامه‌ای امضا گذاشته‌اند که در آن نامه از امریکائی جانسون خواسته شده:

- ۱- بمباران ویتنام شمالی متوقف شود.
- ۲- قرارداد ۱۹۵۴ عملی شود.
- ۳- سربازان امریکائی خاک ویتنام را ترک گویند.

در میسان این هنرمندان، نام اینگمار برگمن نیز به چشم می‌خورد. پیش از این نیز آرتور میلر از دعوت جانسون برای همکاری در تلویزیون امریکا استقبال نکرد و علت را رفتار غیر انسانی دولت امریکا در ویتنام ذکر کرد.

آیا ناظرهای اینگونه هنرمندان از جنگهای ویتنام، در آثارشان راه پیدا خواهد کرد؟

بقیه نیمه شاعر مردم... دیگران در آثار خود از نیما و آثار او بحث به میان آورده‌اند. هنگام تحقیق منابع مربوط به نیما که مساکنون از طرف دانشمندان ایرانی و خارجی بقلم آمده بیابان نتیجه میتوان رسید که زندگی و هنر شاعر توجه کسان زیادی را بخود معطوف ساخته است. لکن با وجود کثرت منابع در این باره هنوز از نقطه نظر تحلیل علمی، اثر تحقیقی کامل و ارزنده‌ای نوشته نشده است. بنابراین با توجه به کمترش روز افزون شعر آزاد در ایران معاصر، بر رسی و آموزش علمی ابداع و نو آوری و همچنین نظریات نیما که بنیان گزار این نوع شعر می‌باشد اهمیت ویژه‌ای پیدا میکند.

پایان

توضیح: نظر گردانندگان آدینه در بعضی موارد یا نویسنده خارجی مقاله درباره‌ی نیما متفاوت است.